

مجلس اول

[وندیک. در کوچه. رودریگو و یاگو وارد می‌شوند.]

رودریگو باشد! هرگز به من نگو! راستی یاگو، با اینکه تو همیشه از کیسه من مثل مال خودت خرج کرده‌ای بسیار بی‌مبقتی است که سری در این کار برده باشی.

یاگو وه! تو که به من گوش نمی‌دهی. اگر هرگز چنین چیزی در خواب هم دیده باشم از من بیزار شو.

رودریگو تو به من گفتی از او کینه در دل داری.

یاگو اگر جز این باشد هیچم پندار. سه نفر از بزرگان شهر نزد او رفته گرنش و خواهش نمودند که مرا نایب خویش کند. من که قدر خودم را می‌شناسم. به مردانگی قسم! کمتر از این منصب شایسته من نیست. اما از آنجا که او در بند غرور و خیالات خود است با بیانات گزاف پیچیده و سخت به اصطلاحات جنگی آمیخته طفره زد و آخر واسطه‌های مرا رد کرده گفت: «حقیقت من نایب خودم را انتخاب کرده‌ام». حالا آن نایب کیست؟ محاسبی بزرگ میکائیل کاسیو نام از اهل فلورانس، کسی که برای زن خوشگلی نزدیک می‌شود خود را ببازد، هرگز یک دسته سوار به میدان نبرده و از ساز جنگ بیش از دختری بهره ندارد مگر دانشی که از کتاب آموخته و آقایان جبه‌پوش

هم می‌توانند به همان استادی تقریر کنند — تنها گفتار بی‌کردار، تمام هنرش در سرکردگی همین است. با وجود این، آقا، او منتخب شد و من که در رودس و قبرس و سرزمین‌های دیگر مسیحی و کفار کارها ساختم و او به چشم خود دیده باید در کناره و بیکاره بمانم این آقای جمع و خرج‌نویس جای مرا بگیرد — این شماره‌گر به مبارکی نایب او بشود و من چشم بد دورا! به آجودانی سرکار مغربی باقی بمانم.

رودریگو به خدا من خوش‌تر داشتم جلادش بشوم.

یاگو چه کنم چاره نیست نوکری این بلاها را دارد: ترقی به تقرب و واسطه بسته است نه به قدمت خدمت که هر دومین، جانشین اولین باشد. حالا آقا، خودت حکم باش، آیا هیچ‌جا دارد که من فدوی مغربی باشم؟

رودریگو اگر این است دنبالش نمی‌افتادم.

یاگو ای آقا! آسوده باش! دنبالش افتاده‌ام که در جای خود بر او دست بیایم. همه کس نمی‌تواند آقا باشد چنانکه هر آقا هم نمی‌تواند نوکر درستکار داشته باشد. بسیاری ناکسان سربراه یافت می‌شوند که پشت به خدمت دوتا کرده به قید بندگی دلخوشند و مانند خری به امید نواله زندگانی به سر برده در پیری رانده می‌شوند. این ناکسان درستکار تازیانه می‌خواهند. اما گروهی دیگر هم هستند که صورتی به راستی و فرمان‌برداری آراسته و در نهان دل به خود بسته‌اند، آقاها را به خدمت‌نمایی خوشنود کرده از پهلوی آنها کار خود را می‌سازند و همین که بارشان بسته شد به خود بندگی می‌کنند — اینها جوهر و جانی دارند! من خودم را از این گروه می‌شمارم. آقا، همچنان که راست

است تو رودریگو هستی اگر من اتلو می شدم دلم نمی خواست
یاگو باشم. حالا که دنبال او افتاده‌ام همانا در پی کار خود
هستم و خدا می داند که هیچ از روی مهر و وظیفه‌شناسی نیست
بلکه برای فایده خود اینگونه جلوه می‌دهم. هرگاه رفتار ظاهرم
نشانه سیرت و نیت باطنم باشد چندی نخواهد گذشت که باید
دلم را روی دست بگیرم هر زاغی به آن منقار بزند. من آن نیستم
که می‌نمایم!

رودریگو این لب‌کلفت چه بخت بلندی دارد که کارش را به این
آسانی پیش می‌برد!

یاگو پدر دختر را آواز کن، او را از خواب برانگیز، اتلو را دنبال و
در کوچه‌ها رسوا کن، خویشان دختر را بشوران، هرچند در
هوای خوشی زیست می‌کند باری مگس‌ها به جانش بینداز،
اگرچه لذتش نیک لذتی است چندان بی‌آزار که دیگرگون
گردد.

رودریگو این خانه پدر دختر است، او را به فریاد بلند خواهم
خواند.

یاگو فریاد برآور با آهنگ وحشت و غریو هولناک همچنان‌که
هنگام غفلت و تاریکی شب در شهری پر از جمعیت آتشی
افروخته پدید آمده باشد.

رودریگو های! هو! برابانسیو! سرکار برابانسیو! هو!

یاگو بیدار شو! های برابانسیو! دزد! دزد! رسیدگی کن بین
دخترت در خانه است، صندوقچه‌هایت برجا است. دزد! دزد!

[برابانسیو پدیدار می‌شود در بالا جلو پنجره.]

برابانسیو این هیاهوی وحشت‌انگیز برای چیست؟

رودریگو آقا، آیا همه کسان شما در خانه هستند؟

یاگو آیا همه درها بسته است؟

برابانسیو چه شده؟ برای چه می‌پرسید؟

یاگو ای آقا دزد شما را زده است. از بهر ناموس لباس بیوشید، شما را دل شکافته و نیمه جان رفته است. اکنون، هم اکنون قوچ سیاه پیری سر به میش سفید شما گذاشته. برخیزید، برخیزید و به بانگ ناقوس مردم را که در نفیر خوابند بیدار کنید و گرنه شیطان شما را پدر بزرگ خواهد کرد. هان! برخیزید.

برابانسیو چه مگر دیوانه شده‌اید؟

رودریگو آقای بزرگوار، مرا می‌شناسید؟

برابانسیو نه شما کیستید؟

رودریگو اسم من رودریگو.

برابانسیو دیگر بدتر! به تو نگفتم ام‌گرد خانه من نگرده؟ راست و ساده از من نشنیده‌ای که دخترم تو را نمی‌رسد؟ حالا دیوانه‌وار پرخورده و سرمست به بدکاری چیره گشته پی آزار من آمده‌ای؟

رودریگو آقا! آقا!

برابانسیو اما باید بدانی که هم خوی و هم مقام من چنان است که برای این رفتار می‌توانم روزگارت را تلخ کنم. رودریگو آقای مهربان، حوصله داشته باشید.

برابانسیو چه حرفی است که از دزد می‌گویی؟ اینجا وندیک است و خانه من کاشانه روستایی نیست.

رودریگو برابانسیوی بزرگوار، ما با نیت ساده و پاک نزد شما آمده‌ایم.

یاگو! شما از آنها هستید که اگر شیطان بگوید خدا را پرستش کنید نخواهید کرد. ما آمده‌ایم به شما خدمتی بکنیم. اما چون گمان می‌کنید ما از او باشیم می‌گذارید یک اسب بربری روی دخترتان درآید و می‌خواهید نواده‌های شما شبیه بکشند و فرزندزاده‌های شما سمند و ستور بشوند.

برابانسیو چه بی‌شرم و ناپاکی!

یاگو آقا من آمم که آمده‌ام به شما بگویم دخترتان و مغربی درکارند یک تن گردند و دو پشت^۱.

برابانسیو چه نابکار هستی!

یاگو شما هم ... سرور ما هستید.

برابانسیو باید از عهده اینکۀ گفتی برآیی. رودریگو من تو را خوب می‌شناسم.

رودریگو ایستاده‌ام هرچه را گفتم از عهده برآیم. اما خواهشی دارم. اگر دانسته و فهمیده — چنانکۀ اندکی درمی‌یابم — به خوشی رضا داده‌اید که دختر نازنین شما در این دیرگاه تاریک شب با بدرقه‌ای که از یک مزدور بی‌سر و پایی بیش نیست — با یک کرجی بان — برود و به آغوش ناهموار مغربی پرشہوت درآید — اگر این را دانسته و اجازه داده‌اید — پس ما گستاخی و بی‌شرمی کرده به شما خلاف ورزیده‌ایم. اما اگر آگاهی نداشته‌اید چنین می‌دانم که ما را بی‌جا نکوهش می‌کنید. نپندارید که دور از هرگونه رسم ادب شما را دست انداخته به بازیچه گرفته باشیم. باز می‌گویم اگر اجازه نداده‌اید، دختر شما خودسری بد و آشکار نموده که زیبایی و هستی و هوش و

۱. صورت یکدیگر را تنگ در آغوش گرفتن است.

گوش خود را به مرد سرگشته بیابان نوردی بسته که نه در اینجا بلکه همه جا بیگانه است. زود معلوم کنید اگر دختر در اتاقش یا در خانه است به جرم اینکه شما را فریب داده‌ام به چنگ دیوان عدالتم بیندازید.

برابانسیو های! چخماق بزنی، چراغ بیاورید، همه کسان مرا بخوانید. این پیشامد به خوابی که دیده‌ام بی‌شباهت نیست، اندیشه‌ی اینکه راست درآید از حالا سینه‌ام را تنگ می‌کند. چراغ! های چراغ! [از بالاخانه می‌رود.]

یاگو خدا نگهدار، من باید بروم. سزاوار نیست و مقام مرا زیان دارد که بر ضد مغربی به گواهییم بخوانند — و اگر بمانم خواهند خواست — زیرا که می‌دانم هرچند این پیشامد او را دچار نکوهش کند دولت نمی‌تواند به آسانی او را از دست بدهد چون برای جنگ قبرس که تازه درگرفته نامزد شده و اقتضای کار چنان آشکار است که اگر جان بدهند دیگری را به شایستگی او ندارند که از عهده برآید. بنابراین اگرچه از او نفرت دارم چنانکه از عذاب جهنم باز به ضرورت زندگانی امروزه باید سلسله‌ی محبت جنبانیده خود را به لباس دوستی جلوه بدهم. برای اینکه ناگزیر او را پیدا کنی گروهی را که به جستجو برخاسته‌اند به ساژیتز راهنمایی کن من هم آنجا نزد او خواهم بود. پس تو را به خدا می‌سپارم. [می‌رود.]

[برابانسیو با نوکرهای مشعل به دست وارد می‌شوند، در پایین.]

برابانسیو بلایی است پر آشکار. دخترم رفت، آنچه از روزگار زارم مانده جز تلخی چه خواهد بود. خوب رودریگو کجا او را

دیدی؟ ای دختر بداختر! گفתי با مغربی بود؟ دیگر که می‌خواهد پدر باشد؟ چه دانستی دختر من بود؟ آه! مرا از اندیشه بیرون فریب داد. با تو چه گفتم؟ باز چراغ بیاورید، همه خویشان مرا بیدار کنید. گمان می‌کنی عقد کابین کرده‌اند؟
رودریگو راستی گمان می‌کنم کرده‌اند.

برابانسیو خدایا! چگونه از خانه بیرون رفت؟ امان از خیانت فرزند! پس دیگر ای پدرها از روی رفتار دخترهای خود به نیت آنها قیاس و اعتماد نکنید. آیا سحر و جادو نیست که خوی جوان و دوشیزه را تباه می‌کند؟ رودریگو چنین چیزی نخوانده‌ای؟

رودریگو بلی آقا. خوانده‌ام.

برابانسیو برادرم را بخوانید — کاش دختر را به تو داده بودم! دسته‌ای از این سو بروید دسته‌ای دیگر از آن سو. آیا می‌دانی کجا می‌توانیم دخترم و مغربی را دستگیر کنیم؟
رودریگو گمان دارم بتوانم او را پیدا کنم. اگر می‌خواهید، بدرقه کافی بردارید و با من بیایید.

برابانسیو خواهش دارم راهنمایی کنی. درب هر خانه را خواهم کوبید، بیشتری از من شنوایی دارند. اسلحه بردارید هان! تنی چند از سرکردگان شبگردها را خبر کنید. برویم، جانم رودریگو زحمت تو را بی‌تلافی نخواهم گذاشت. [می‌روند.]

مجلس دوم

[کوچه‌ای دیگر. اتلو، یاگو با نوکرهای مشعل به دست وارد می‌شوند.]

یاگو هرچند در پیشه جنگ بسیار مردم کشته‌ام اما خلاف آیین مروت می‌دانم که خود در صدد قتل برآیم. بی‌انصافی ندارم که گاهی مرا به کار آید. چندبار خواستم که کارد را به پهلویش فرو کنم.

اتلو بهتر که نکردی.

یاگو اما یاوه بافت و نسبت به سرکار شما چندان هرزه‌درایی کرد و ناسزاگفت که مرا به جوش آورد. با ایمان کمی که دارم سخت کوشیدم تا توانستم خودداری کنم. خواهش‌مندم بگویید آیا محکم عقد کابین کرده‌اید؟ خوب بدانید که این بزرگوار بسیار طرف میل مردم است و دوچندانِ دوک دارای اعتبار کلمه. شما را از هم جدا خواهد کرد یا تا آنجا که قانون به او میدان بدهد گرفت و گیر و دردسر برای شما فراهم نموده و قدرتش را در سخت کردن حکم قانون به کار خواهد برد.

اتلو هرچه از دستش برمی‌آید بکند. خدماتی که من به دولت کرده‌ام از شکایات او گویاتر است. هنوز آشکار نشده اما هرگاه ببینم خودستایی سزاوار است فاش خواهم گفت که نژاد و هستی‌ام از خداوندان سریر شهریاری است و

شایستگی‌ام با این جایگاه بلندی که یافته‌ام دم از برتری می‌زند. پس بدان یاگو که اگر عشق دزدمونای نازنین نبود آزادی و وارستگی خود را برای تمام گنجینه‌های دریا دربند و وابسته نمی‌کردم. نگاه کن این روشنایی‌ها چیست که از دور می‌آید؟

یاگو پدر و دوستان او هستند که سر برداشته‌اند. بهتر است درون خانه بروید.

اتلو هرگز! باید مرا ببینند. صفات و مقام و آراستگی تمام من به درستی جلوه‌ام خواهد داد. آیا آنها هستند؟
یاگو نه، نه، آنها نیستند.

اتلو گهاشتگان دوک هستند با نایب من. دوستان، شب به شما خوش! خبر چه دارید؟

کاسیو سردار! دوک به شما سلام می‌رساند و شما را به شتاب هرچه تمام‌تر می‌خواهد هم در این دم.

اتلو گمان می‌کنید برای چه کار باشد؟

کاسیو چنانکه حدس می‌زنم خبری از قبرس رسیده و کار سختی پیش آمده است. از طرف کشتی‌های جنگی ده-دوازده برید پی در پی هم در این شب رسیده‌اند. برخی از اعضای شورا از خواب برخاسته در خانه دوک گرد آمده و شما را به تأکید خواسته‌اند. چون در منزل نبوده‌اید از مجلس سه دستۀ جداگانه پی شما فرستاده شده است.

اتلو خوب شد شما به من برخوردید. یک کلمه در خانه می‌گویم و با هم می‌رویم. [می‌رود.]

کاسیو آجودان! سردار اینجا چه می‌کند؟

یاگو راستی امشب یک کشتی در خشکی گرفته و اگر قانون،
تصرفش را جایز بداند بارش پیوسته بسته شده است.

کاسیو نمی فهمم.

یاگو زن گرفته است. [اتلو از دور می آید.]

کاسیو که را؟

یاگو بگویم که را ... سردار می روید؟

اتلو بیایید برویم.

کاسیو اینک دسته ای دیگر پی شما آمده اند.

یاگو برابانسیو است. بیدار باشید به قصد بد می آید.

اتلو هان! بایست.

رودریگو آقا، مغربی است.

برابانسیو بگیردش. ای دزد!

یاگو رودریگو، تویی؟ حریف تو منم.

اتلو شمشیرهای درخشانده را در غلاف کنید از شبنم زنگ
برمی دارد. [به برابانسیو] آقای مهربان سن شما فرمانروا تر از
شمشیر شما است.

برابانسیو ای دزد غدار! دخترم را کجا پنهان نموده ای؟ تو ناپاک
افسون کرده ای. رجوع کنیم به هر هوشمندی اگر در بند جادو
نیفتاده بود آیا امکان داشت که دختری چنان نازپرورده، زیبا و
خوشدل دختری چنان از شوهر کردن گریزان که تازه جوانان
رعنا و توانگر مرز و بوم خویش را رد می کرد، اکنون بدین سر

۱. اشاره به قاعده جاریه است که هرگاه فرمانده سفینه جنگی کشتی
تجارتی از دشمن اسیر کند محکمه مخصوصی رسیدگی کرده در آن کار
حکم می دهد.

شود که خود را انگشت‌نمای عالم ساخته از زیر بال پدر فرار کند و به آغوش دوداندوده چون تویی درآید که جای وحشت است نه لذت؟ بگذار جهانیان داوری کنند، آیا آشکار نیست که تو افسون‌های زشت به کار برده و به داروهای نباقی و معدنی که رأی را سست گرداند طبع نازک جوانش را تباه کرده‌ای؟ در این کار رسیدگی خواهم خواست، چیزی است به عقل نزدیک و محسوس و به جرم اینکه رهن جهانی و برخلاف دستور و آیین جادو پیشه کرده‌ای تو را دستگیر می‌کنم. بگیردش! اگر ایستادگی کند او را از پای درآورید، آسیب آن به گردن خودش. **اتلو** دست بردارید، هم شما که یاران من هستید هم دیگران. اگر جای ستیزه بود بدون یادآور خود بهتر می‌دانستم چه باید کرد. [به برابانسیو] کجا می‌خواهید بیایم و جواب تهمت شما را بگویم؟ **برابانسیو** به زندان! تا آنکه به اقتضای وقت و ترتیب تو را به دیوان‌خانه خواسته پرسش کنند.

اتلو گیرم به فرمان شما رفتم، دوک چگونه به آن رضا خواهد داد با اینکه فرستادگانش اینجا ایستاده‌اند مرا برای کار فوری دولتی نزد او ببرند.

صاحب‌منصب راست است آقای بزرگوار، دوک در مجلس شورا نشسته و یقین دارم شخص محترم شما را هم خواسته است.

برابانسیو چه می‌گویی! دوک در مجلس شورا در این دیرگاه شب! بیاوریدش! داد من بیهوده نیست. خود دوک و همگنان از ستمی که بر من رفته آزرده خواهند شد، همچنان که بر خودشان رفته باشد. اگر این‌گونه کارها پی‌گرفت و گیر بگذرد زود باشد که زرخیده‌ها و بی‌دین‌ها بر ما سروری کنند.

مجلس سوم

[اتاق شورا، دوک^۱ و اعضا گرد میز نشسته‌اند، صاحب‌منصبان ایستاده.]

دوک این خبرها را با هم موافقتی نیست که بتوان به آن اعتماد کرد. سناتور راست است موافقت ندارند. در نامه من نوشته یکصد و هفت کشتی جنگی.

دوک در نامه من یکصد و چهل.

سناتور در نامه من دویست. اما هرچند شماره مطابق نیست و در این موارد که خبر از روی حدس است اختلاف روی می‌دهد باز همه برآنند که دسته‌ای از کشتی‌های جنگی تُرک رو به قبرس آورده‌اند.

دوک آری به نظر هم راست می‌آید. این اختلاف‌ها موجب اطمینان خاطر نمی‌شود و اصل این خبر وحشت‌انگیز را درست می‌دانم.

ملاح [از داخل] های! های! هو!

صاحب‌منصب بریدی است از صفاین جنگی.

دوک خوب خبر چیست؟

ملاح کشتی‌های عثمانی با ساخته تمام رو به رودس آورده‌اند، سرکار آنجلو فرمود به دولت خبر بدهم.

۱. در آن زمان وندیک دولت جمهوری بود قوی. رئیس آن را دوک یا دُز می‌خواندند و مجلسی داشت به اسم سنا.

دوک در این تغییر چه می‌گویید؟

سناتور نمی‌شود چنین باشد، هیچ به عقل درست نمی‌آید. این نمایشی است برای آنکه ما را به غلط نگران دارند. هرگاه اهمیت قبرس را برای ترک‌ها در نظر بگیریم و نیز برخورداریم به اینکه هم به آنجا بیشتر خاطر گهاشته‌اند تا به رودس و هم به کمتر کوششی توانندش گرفت — زیرا که چندان به لباس جنگ نیاراسته و مانند رودس آماده و ساخته نیست — اگر این فکر را بکنیم نباید ترک‌ها را چنان بی‌تدبیر پنداریم که آنچه را اول در دل دارند به آخر بگذارند، از کار آسان سودمند غفلت ورزیده خطر بیهوده فراهم سازند و خود را در آن اندازند.

دوک نه البته رو به رودس نمی‌روند.

صاحب‌منصب خبر دیگری رسیده است.

برید سروران بزرگوار! ترک‌ها راست رو به جزیره رودس نهاده در آنجا با دسته دیگر از سفاین پیوستند.

سناتور بلی من هم چنین گمان می‌کردم. به حدس شما چند کشتی بود؟

برید سی فروند، و حالا باز از همان راه برگشته صاف و راست رو به قبرس می‌روند. سرکار مونتانو گهاشته امین و رشید شما تقدیم خدمت نموده از این قرار عرضه می‌دارد با استدعای اینکه از او بپذیرید.

دوک پس به یقین پیوست که به سوی قبرس می‌روند. آیا

مارکوس لوچیکوس در شهر است؟

سناتور نه، در فلورانس است.

دوک از ما به شتاب هرچه تمام‌تر به او بنویسید.

سناتور اینک برابانسیو و مغربی رشید می‌آیند.
 دوک اتلوی رشید، باید شما را بی‌درنگ به جنگ عثمانی که دشمن
 عموم است مأمور کنیم. [به برابانسیو] آقای عزیز، شما را ندیدم،
 خوش آمدید. امشب رأی و یاری شما را لازم داریم.
 برابانسیو من هم رأی و یاری شما را. ای بزرگوار مهربان، مرا
 ببخشید، نه وظیفه‌مقام مرا از بستر برانگیخته نه آگاهی از این
 پیشامدها و نه تشویش عموم در من اثر دارد، زیرا که سیلاب
 غم شخصی چنان زورآور است که همه دردهای دیگر را فرو
 برده و خود هنوز فرو نشسته.

دوک چه روی داده است؟

برابانسیو دخترم! آه دخترم!

دوک و سایر مرده است؟

برابانسیو بلی. برای من مرده است، فریبش داده‌اند، از منش
 دزدیده‌اند، با افسون و داروها که شیادان فروشند طبعش را
 فاسد کرده‌اند، زیرا که تا انسان ناقص و نابینا و بی‌شعور نباشد
 ممکن نیست بدون جادو چنین گمراه شود.

دوک مرتکب این کار زشت که عقل از دختر و دختر را از شما
 ربوده هر کس، اگرچه فرزند خود ما باشد سخت‌ترین سزایش
 را کتاب قانون جرائم چنانکه خود می‌دانید بخوانید.

برابانسیو با کمال بندگی تشکر می‌کنم. این است آن کس — مغربی
 حاضر — که گویا برای کار دولتی او را خواسته‌اید.

همگی ما همه از این غمگین شدیم.

دوک شما در برابر چه می‌گویید؟

برابانسیو جز اقرار چه می‌تواند بگوید؟

اتلو ای بزرگواران با شوکت و اقتدار و ای ستوده خداوندگاران خجسته و ارجمند من راست است که دختر این مرد سالخورده را برده‌ام و نیز راست است که او را به زنی گرفته‌ام — آغاز و انجام گناه هم همین است و بس. گفتار من درشت است و از سخنان نرم تن آسایان بهره‌ای ندارم چون از هفت سالگی که بازوهایم جان و قوتی گرفت تا نه ماه پیش، از کوشش در دشت و سایه چادر خوشتر هیچ نداشته‌ام. از این جهان بی پایان جز گیر و دارهای جنگ و نبرد چیزی نمی‌دانم. پس هرگاه درباره خود به گفتگو برخیزم داد خویش را جلوه دادن نمی‌توانم. با این همه اگر شما را تاب آن باشد و اجازه دهید، سرگذشت عشقم را ساده و بی‌پیرایه بیان خواهم کرد که با کدام دارو کدام افسون و کدام جادو — چه اینست نسبتی که به من می‌دهند — دل دختر او را به دست آورده‌ام.

برابانسیو دختری که هرگز بی‌پروا نبود و به قدری آرام و سر به پایین که از کمترین اندیشه خود سرخ می‌شد، چنین دختری برخلاف اقتضای طبع و سن و شأن و رسم مملکت و همه چیز بیاید و عاشق مردی بشود که از دیدنش می‌ترسید! عقل باید لنگ و ناقص باشد تا پندارد که کسی تمام آراسته به این اندازه برخلاف قوانین طبیعت گمراه گردد و گرنه ناچار باید علت را در دسایس شیطانی بجوید. پس باز ادعا می‌کنم که معجونی در خون مؤثر یا شربتی افسون‌کرده به کار برده است. دوک ادعا دلیل نمی‌شود — بدون گواهی درست و آشکارتر از این احتمالات سست و گمان‌های بی‌اساس که مردم می‌پندارند نمی‌توان به او گناهی وارد آورد.